

از سماحت یک ریختی تا ملالت هم ریختی

۱۳۹۵ فروردین ۱۷، سه‌شنبه

از سماحت یک ریختی تا ملالت هم ریختی!

مصاحبه «محمود سریع القلم» با ویژه نامه نوروزی روزنامه «ایران» جدیدترین و در عین حال تکراری ترین نگاه پاتالوژیک متخصصین مبعوث از سنت دانشگاهی غرب بمنظور آسیب شناسی از عوامل و موانع پیش رو در مسیر رشد و توسعه کشور را در دسترس قرار می دهد که حاکی از سترونی و عجز طیف غرببنده تحصیل کرده ایرانی در فهم واقعیت های بومی جامعه ایران است. (1)

معضل محوری در نازائی سنت روشنفکری غرببنده ایرانی به باورداشت ایقانی ایشان به آموزه های آکادمیسین ها و الگوها و استانداردهای غربی و اصرار ایشان در فهم و تجویز نسخه هائی منطبق با همان آموزه ها برای درمان و بسامان جامعه مفروض ایرانی بازگشت دارد. همین سترونی مانع از آن است تا این قشر قادر به درک این واقعیت شوند که یکی از مشکلات اصلی در مسیر رشد و توسعه بومی در ایران وجود و قرار داشتن همین متخصصین ناآشنا با بافتار و ساختار و واقعیت های جامعه در میانه مسیر توسعه بومی کشور است. حکایت ایشان قرینه همت و جدیت محکوم به ناکامی آن لَکَلِه دژم چهره در مهار بی تابی طفلی است که تصادفاً همه بی تابی اش ناشی از سیمای دژم همان لَکَلِه مقهورالعنه است!

سریع القلم و کارشناسانی نظیر سریع القلم از منتهی الیه یک آنتروپولوژی بیمار با اتکای بر انسان شناسی ناراست و نامعتبر و بی التفات و بی انطباق با واقعیات و خُلقیات و روحیات انسان ایرانی بصورت تبعی محکوم به اعوجاجات ذهنی محتوم الهزمی اند که دست بر قضا چنان هزیمتی در حافظه تاریخی ایرانیان متنابه الدرج است. مُنَجَزاً این بخش از اظهارات سریع القلم را می توان دالی بر مدلول فوق گذاشت آنجا که در ریشه یابی ناکامی ایرانیان در امر «تحزب» می انگارد:

«... ما اولین کشوری در دنیای خارج از اروپا و شمال امریکا هستیم

که در دوره مشروطه دنبال نظام حزبی رفتیم اما هنوز هم نتوانستیم در این زمینه کاری انجام دهیم. یکی از مهم ترین دلایل ریشه ای آن هم به تفردگرایی مان باز می گردد. به نظر می رسد از منظر مقایسه ای ما فردگراترین جامعه هستیم یعنی جامعه ای که در آن حس تعاون، همکاری، رسیدن به اجماع نظر و گوش کردن به همدیگر بسیار ضعیف است. به سختی مسئولیت کار خود را می پذیریم. به همین دلیل، تشکل در میان ما پا نمی گیرد. هر ایرانی برای خودش یک جزیره است و دستور کار خودش را دارد. مؤسسات و نهادهای مختلفی هستند که با هم کار می کنند اما هر فردی دستور کار خودش را دارد در حالی که در کشورهای پیشرفته یک دستور کار جمعی وجود دارد و برنامه های شخصی در حداقل است. آلمان و ژاپن دو کشوری هستند که جمع گراترین جوامع جهانی اند تفاهم در آنها بسیار بالاست حال آنکه هر جامعه ای که در آن قرارداد اجتماعی شکل گرفته است، در آن تفاهم و انسجام، زمینه تحزب و حزب گرایی وجود دارد که در ما ضعیف است. برای همین است که نمی توانیم کار جمعی کنیم هر آنچه هم که در تاریخ 150 ساله ما تحت عنوان یک حزب بوده، تحت الشعاع یک فرد و تمایلات و منافع آن فرد قرار داشته که حزب را هدایت کرده است. پس ما تا زمانی که این مشکل «تفرد» را در فرهنگ ایرانی حل نکنیم، نمی توانیم به طرف همکاری برویم و دستور کار و اولویت های جمعی با همدیگر تعریف کنیم. این مسأله شاید چالشی ترین موضوع فرهنگی ما است. من طی دوره 26 ساله ای که در دانشگاه بودم، خیلی تلاش کردم اهداف جمعی شکل گیرد و کار جمعی کنیم اما بسیار ناموفق بودیم زیرا ما در سازمان ها، نهادها و تشکیلاتی که داریم، تمایلی وجود دارد که بر مبنای آن یک نفر همیشه می خواهد قهرمان باشد و در رأس همه مسائل قرار گیرد و این، مناسب نظام اجتماعی کارآمد نیست. اگر آلمان و ژاپن در زمره کشورهای پیشرفته قرار گرفتند، به دلیل این بوده که ظرفیت های فردی توانسته در یک نظام جمعی و سازمانی و عمومی رشد کند. باید اجازه داد افراد در همه حرفه ها رشد کنند.

(2)

برخلاف باورداشت آقای سریع القلم و بالغ بر 7 سال پیش ذیل نامه ای خطاب به سید محمد خاتمی خدمت ایشان معروض داشتم:

«... اینکه غالباً در محاورات عادی و حتی مراودات و مستندات آکادمیک ایرانی بر این نکته ابرام و تاکید می شود که ایرانیان از لحاظ روانی فاقد انگیزه برای کار گروهی بوده و متقابلاً برخوردار از توان و روحیه بالائی در انجام امور فردی اند، یکی از بی معنا ترین و بعضاً ناصادق ترین گزاره ها در شناخت روحیه ایرانیان

است ... تصادفاً و برخلاف ادعای مزبور تجربه تاریخی نشان داده ایرانیان یکی از مسئولیت پذیرترین افراد در انجام کارهای گروهی و دسته جمعی اند. با این تفاوت که این حس مسئولیت پذیری و تشریک مساعی عموماً نزد آن دسته از ایرانیانی است که برخلاف ایرانیان ملی گرای مورد اشاره، ابعاد و سازه های شخصیتی خود را از بطن دین و مذهب اخذ کرده و اساساً تعلق به جامعه مذهبی ایران دارند. بر همین اساس نیز نزد این گروه هر چیزی که سازه ای از فرهنگ و هویت بومی خود داشته که مذهب نقش اساسی را در آن دارد، مورد اقبال قرار گرفته و می گیرد» (3)

«واقع آنست که فهم همگرایی یا واگرایی ایرانیان در گرو نوع گزینش ناظر بیرونی از تیپولوژی انسان ایرانی است. بر این مبنا شاخص درک فرد از خوی و خصلت ایرانی محمول بر گونه ای از ایرانیان است که مورد استقرای محقق قرار می گیرد. واقعیات و شواهد تاریخی و اجتماعی بوضوح نشان می دهد سخنان آقای سریع القلم مبنی بر جمع گریزی و تکروی و استنکاف ایرانیان از کار گروهی را وقتی در میانه ایرانیان سکولار مورد آزمون قرار می دهیم با درصدی بالا صحت آن ادعا غیر قابل کتمان می شود اما همین ادعا را وقتی در کانون اقشار مذهبی و لایه های دین ورز ایرانی کنکاش می کنیم مواجه با جماعتی می شویم که بشدت همگرایند و در جمیع کارهای گروهی و اجتماعی پیشقدم و خوش اقبال و مسئولیت پذیرند ... نمونه برجسته آن حضور گسترده و گروهی و هماهنگ و منسجم و نظم پذیر و مسئولیت پذیر اقشار مذهبی در جبهه های جنگ 8 ساله عراق با ایران بود که جملگی نشان دادند تا آن درجه همگرایی و مدیریت پذیری دارند تا بتوانند از دانشجو و کارگر و کارمند و برزگر و متخصص با انتظام و اتمام و تبعیت، مسئولیت جنگ را بر عهده بگیرند» (4)

غفلت کُبرای نظریه پردازانی نظیر سریع القلم بی التفاتی یا بی اطلاعی ایشان از ناسازگاری سازه های حزبی منهضم در مبانی معرفت شناختی و انسان شناختی غرب با سامانه های انسان شناختی اسلام محور است.

ناسازه ای که شفاف ترین تضاد خود را در یک پهنای ریخت شناسانه (مورفولوژیک) در حد فاصل «دو جامعه» از منتهی الیه جامعه ای همومورفیک (هم ریختانه) تا منتهی الیه جامعه ای ایزومورفیک (یک ریختانه) معنایابی و ارزش گذاری و همآوردی می کند. افتراقی ظریف بین جوامع «هم ریخت» با جوامع «یک ریخت». قدر مسلم «یک سانی و یک ریختی» لزوماً افاده معنای «هم سانی و هم

ریختی» مجموعه ها را نمی کند. همان طور که جمیع مثلث های مفروض در یک پارادیم ریاضیاتی بیرون از متساوی الساقین بودن یا متساوی الاضلاع و یا مختلف الاضلاع بودن در مجموع به اعتبار تعریف واحد از گوهر «مثلث» جملگی مثلث محسوب شده و هم ریخت و «همومورف» اند. هم چنان که در همان پارادیم ریاضیاتی از میانه مثلث های «همومورف» می توان مجموعه مثلث های متساوی الساقین را غربال کرد که صرف نظر از تنوع اضلاع و تعدد زاویا، جملگی به اعتبار «ساختار» با یکدیگر همگون و یک ریخت «ایزومورف» اند.

بدین اقتفا جامعه همومورفیک اطلاق به جامعه ای می شود که آحاد شهروندان ذیل چنان جامعه ای با منحل کردن شخصیت مستقل خود ذیل یک نظام و معرفت حزبی، قوه عاقله و هویت فردی خود را بمنظور حصول «هم شکلی» با تمامیت و کلیت دیوان سالاری حزب «طوعاً» تفویض و واگذار می کنند.

ترانسفری که طی آن شهروندان به اسم گروه مندی و گروه گرائی ذیل یک دیکته نخبه سالارانه (الیتسیم) بصورت رمگی مشق دمکراسی کرده و نامحسوس و نامسموع توسط مهتران و شبانان حزب برخوردار از عاقله و ذائقه و سلیقه و عقیده ای «هم ریخت» می شوند.

شهروند در یک جامعه همومورفیک نیل به ذائقه ها و سلیقه ها و عقیده های هم ریخت و هم سان شده اش را با تن دادن به ماهیت «منآنه» موجود در نظام نخبه سالار (الیتسیم) تحصیل کرده و از آن طریق «دعوت به من» مهترانش را برخوردار از حق انتخاب و مسئولیت پذیری و جمع گرائی فهم می کند. با این تذکر که «من سالاری» حاکم ذیل مجموعه تمدنی همومورفیک غرب قبل از «خود بینی» ناظر بر «خودخواهی» است.

(خودبینی Self Absorbed اگر مختوم به خودشناسی شود «حُسن» است و در صورتی که ختم به خودخواهی Selfish شود «کبر» است!)

هر چند نمی توان نافی ظرفیت های گروه مندی و گروه گرائی و گروه پذیری ولو رُباتیک و متابعانه شهروندان چنان جوامعی از مهتران خود شد اما محل ملامت ناظر بر دلالتی است که ما به ازای مونتاژ و خط تولید این ساختار «همومورف» نزد طبقه سکولار و روشنفکر ایرانی را صرفاً و منحصرأً معطوف به «من گرائی» و «دعوت به خویشستن» حاملان و شائقان آن کرده به قسمی که جملگی با گذراندن ولو دو واحد دانشگاهی، خلق الساعه مبتلا به «خویش بینی» و «خویش بیش بینی» و «مہتردانی» از موجودیت خود شده که بیش بادآنه هیچ حقی جز متابعت از خود را برای «دیگران» برسمیت نمی شناسند در حالی که همان دیگران نیز هم زمان خود و موجودیت و تمامیت خود را مهتر فهم کرده

و همان متابعت را از ایشان متوقع اند! لذا برخلاف نسخه اصل شان در غرب بجای گروه گرائی، مبتلا به «من گرائی» شده و «دعوت به من» را جایگزین «دعوت به جمع» می کنند. چیزی بمثابه چوپانی گله ای از گربه هائی ملوس که هر کدام با «خود ارشد بینی» به کرشمه و ناز بسوئی می خرامند و دیگران را ملتزم الکراب خود می گمانند و از ایشان متابعت گروهانه و گروهبانه می طلبند!

ایزومورفیک یا جوامع یک ریخت در نقطه مقابل چنین هم ریختی ناهمدلانه ای قرار دارد که مولویانه «وحدت در عین کثرت» را آن گونه اذعان دارند که:

مستان خدا گر چه هزارند، یکی اند — مستان هوا جمله دوگانه ست و سه گانه ست

جوامع ایزومورفیک برخلاف جوامع همومورفیک، جوامعی یک شکل و هم گون اند. یک ریختی در معرفت دین ورزانه نافی منیت خویش کامانه با قرائتی کمال گرایانه از ساحت انسان است.

مومن در پارادیم دینی مستحیل در تمامیتی کمال گرا است که با التزام عقلی و عملی به «هیچ انگاری خود» در مقابل «همه چیز انگاری خدای خود» به درک هم سانی بین خود با هم نوعان خود می رسد که گر چه هزارند اما تکثر خود را ذیل پارادیم شایسته سالارانه و اخلاقیات پارسا کیشانه «یک ریخت» و «هم سان» فهم کرده و ذیل مناسبات «امام و مامومی» تشریک مساعی می کنند.

بدین منوال جامعه موعود و معهود و مطلوب در اندیشه دینی جامعه ای است ایزومورفیک که شاکله ای با تعدد مصادیق اما معنائی واحد و یک ریخت و یک سان از انسان را عهده داری و پیشنهاد می کند که بکفایت مسئولیت پذیراند و برخلاف باورداشت حاملان سنت های آکادمیک غربی، همگنانه مشارکت پذیراند.

1_ نگاه کنید به مقاله «[دانش قدرت است](#)» که دو سال پیش در واکنش به همین ادعای امروز آقای سریع القلم تحریر شد.

2_ در مورد دلائل رشد و توسعه دو کشور ژاپن و آلمان برخلاف نظر آقای سریع القلم قائل به عنصر محوری امنیت بوده که بحث تفصیلی آن را می توانید در مقاله «[دانش قدرت است](#)» و همچنین مقاله «[بهشت زوری است](#)» ملاحظه فرمائید.

3_ نگاه کنید به [آقای خاتمی من بی اعتبارم](#)

4_ [دانش قدرت است](#)

همچنین نگاه کنید به مقالات مرتبط زیر
[حصار در حصار](#)

[بهای رسوائی](#)

[ذهنی گرائی سریع القلم](#)

[حلوا حلوا گفتن](#)

[درد بی دردی](#)